

فصلنامه مطالعات سیاسی  
سال سوم، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۸۹  
صفحات: ۱۶۸-۱۴۵  
تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۵/۱۱؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۹/۸

## قرآن و مسؤولیت مدنی زنان

علی شیرخانی\*

### چکیده

انسان‌های موجود در کره زمین، تقریباً، به‌طور مساوی به دو گونه زن و مرد تقسیم شده‌اند. از آغاز زندگی مشترک میان انسان‌ها، همواره سلطه و حاکمیت از آن مردان بوده است. پرسش این است که، از نظر قرآن که محکم‌ترین سند وحی است، آیا سلطه و استیلای زنان ناروا و نامشروع می‌باشد؟ بدین معنی که، در صورت احراز مسؤولیت، گناه مرتکب شده‌اند؟ در این مقاله سه آیه مهم از سوره‌های قرآنی (۲۲۸ بقره، ۳۴ نساء و ۳۳ احزاب) که فقها و علمای سلف و خلف، از این آیات برای منع پذیرش مسؤولیت مدنی از سوی زنان، استفاده کرده‌اند، مورد نقد و بررسی قرار گرفته و نتیجه به دست آمده، آن است که آیات مذکور از لحاظ دلالتی، نافی مسؤولیت زنان نیستند و زنان می‌توانند مسؤولیت، ریاست، وزارت و... داشته باشند. حداکثر دلالت آیات، مربوط به شوون خانوادگی بوده و یکی از آیات نیز کلاً مربوط به زنان پیامبر است و هیچ ارتباطی به موضوع بحث ندارد.

### کلید واژه‌ها

قرآن، زنان، مسؤولیت، ریاست، سلطه و مسؤولیت مدنی.

## مقدمه

با ظهور اسلام در شبه جزیره عرب، دین اسلام به عنوان آخرین و تکامل یافته‌ترین دین، مطرح گردید و از زمان بعثت رسول اکرم (ص) تا زمان رحلت ایشان، کلمات آن حضرت پس از قرآن کریم منبع اصلی تشریح و قانون‌گذاری بوده است. مسلمانان فهم خود را از قرآن و از لسان نبی اکرم دریافت می‌کردند که بعدها این دو منبع با عنوان «کتاب و سنت» شناخته شده‌اند. هر چند شیعه، سنت نبوی و علوی را توأمان به عنوان منبع اجتهاد و استنباط معرفی می‌نمایند، چرا که اهل بیت رسول... (ص) به عنوان بهترین مفسران سنت نبوی محسوب می‌شوند.

مسلمانان با رحلت پیامبر (ص) اسلام، اختلاف و تشتت آراء در مسائل شرعی پیدا کردند و با پیدایش چنین اختلافی، ضرورت تعیین ضوابطی برای تشخیص احکام شرع احساس شد. مسلمانان اهل سنت، علاوه بر چهار منبع اصلی یعنی قرآن، سنت، اجماع و عقل؛ اجتهاد به رأی، قیاس، استحسان، مصالح مرسله و سد ذرایع و غیره را به عنوان منبع اجتهاد در کتب خود آورده‌اند (ریسونی، ۱۳۷۶: ۴۱۳). ولی شیعیان که پس از رحلت پیامبر (ص) از عرصه‌ی حکومت و حکمرانی دور بودند، فقط چهار منبع اصلی را به عنوان منابع اصیل اجتهاد و دریافت احکام شرع بیان کردند (نراقی، ۱۳۸۷: ۴۴۰). یکی از مهم‌ترین منابع اجتهاد و فهم وظایف دینی مسلمانان، قرآن کریم است. قرآن از منابع مسلم فقهی است که هیچ یک از فرقه‌های اسلامی و مکاتب فقهی در مبنا و منبع بودن آن هیچ شک و تردیدی ندارند. کتاب مقدس قرآن، به اعتراف و اذعان تمام مسلمانان همانگونه که خداوند بر پیامبر (ص) نازل کرده است. هم اکنون در دسترس مسلمانان است؛ و در همه ازمنه توانسته است به عنوان غنی‌ترین منبع اجتهاد برای استخراج قوانین شرعی، جهت پاسخگویی به نیازهای فردی و اجتماعی بشر باشد. درباره‌ی آیات قرآن کریم، تقسیم‌بندی‌های فراوانی شده است از جمله تقسیم‌بندی‌ها، نصوص و ظواهر قرآن است (سید مرتضی، ۱۳۷۶: ۲۴۶). مراد از نص و نصوص، عبارت صریح قرآن است. وقتی در قرآن کریم آمده باشد که «اقم الصلاه» دیگر هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که نماز واجب است. اما مراد از ظاهر و ظواهر، آن است که از کلمات، یک معنا ظاهر استنباط می‌شود ولی احتمال معنای دیگر نیز وجود دارد. اما حمل بر معنای دیگر نیاز به قرینه دارد و در صورت قرینه نداشتن، حمل بر معنای ظاهری آن می‌شود. قرآن از این زاویه هم نصوصات

دارد و ظهورات (امام خمینی، ۱۴۰۵: ۹۴-۹۳)، لذا درباره استفاده از قرآن در طول تاریخ اسلام افراط و تفریط شده است، اسماعلیه هم به ظاهر تمسک می‌کردند و هم به بواطن قرآن. اخباری‌ها، معانی قرآن را از ائمه اطهار علیهم‌السلام، مطالبه می‌کردند (علم‌الدین، ۱۹۹۳: ۲۲۱-۲۱۵). ولی شیعیان امامی اصولی، طرفدار اجتهاد بودند و معتقد بودند ظهورات قرآن قابل استناد است و می‌توان احکام را از آنها به دست آورد (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۳۷۱).

البته پرواضح است که استفاده بهینه از قرآن، به‌ویژه احکام مربوط به تقنین و تشریح چنان ساده نیست که هر کس بتواند مستقیماً و بدون هیچ‌گونه فحص و جستجو، بدان مراجعه کند. لذا علمای شیعه‌ی امامیه بر اساس اصول اجتهاد و استنباط، توانسته‌اند از قرآن کریم استفاده نمایند. در این نوشته نیز سعی می‌شود که براساس اصول اجتهاد، آیاتی که مربوط زنان می‌باشد، مورد بحث و بررسی قرار گیرد و مشخص گردد که آیا زنان نیز می‌توانند همانند مردان به فعالیت‌های مختلف علمی، سیاسی، اجتماعی، اجتهادی و مدنی بپردازند یا نه؟ چرا که هم اکنون و پس از گذشت ثلث قرن از انقلاب اسلامی، همچنان این پرسش مطرح می‌شود که آیا زنان می‌توانند مسؤولیت‌های مدنی و سیاسی از قبیل ریاست، وزارت و غیره، پذیرا باشند؟ این نوشته سعی دارد که ضمن طرح اصل جواز مشارکت زنان در امور سیاسی، به بررسی آیات ۲۲۸ سوره بقره، ۳۴ سوره نساء و ۴۳ سوره احزاب بپردازد.

### گفتار اول: جواز و عدم جواز مسؤولیت‌های مدنی زنان

قبل از اینکه به بررسی آیات قرآن کریم به‌عنوان مهم‌ترین منبع فقه سیاسی شیعه نگریسته شود، ابتدا لازم است اصل جواز فعالیت زنان در امور سیاسی و اجتماعی مورد مذاقه قرار گیرد؟ به عبارت دیگر، آیا اصل فعالیت آنان از این منظر رواست یا نارواست؟ آیا زنان همانند مردان پست‌ها و مناصب سیاسی در اختیار می‌گیرند؟ و در صورت مثبت بودن، آیا این مناصب حدود و محدودیتی خاص نیز دارد؟

برای پاسخ به مطلب فوق باید به اصل تکلیف انسان توجه شود. آیات و حتی روایات اصل تکلیف را هم برای زن و هم برای مرد قائل هستند. انسان بما هو انسان مکلف است و هیچ

قیدی در این زمینه مشاهده نمی‌شود، مگر در مواردی که دلیل خاص داشته باشیم که این مورد تکلیف مربوط به زنان است و یا به مردان تعلق دارد.

یکی از مصادیق تکلیف مسؤولیت‌پذیری در جامعه انسانی است. تکلیف و مسؤولیت‌پذیری نیز به صورت فردی و جمعی و اجتماعی تحقق می‌پذیرد (مطهری، ۱۳۷۸: ۲۳۰). به‌طور مثال می‌توان به آیات امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرد. آیه «ولتکن منکم امه»، (سوره آل عمران، آیه ۱۰۴) و «کنتم خیر امه»، (سوره آل عمران، آیه ۱۱۰) و «ویأمرون معروف و ینهون عن والمنکر»، (سوره آل عمران، آیه ۱۱۴) و «و المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یأمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف»، (سوره توبه، آیه ۶۷) و «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر»، (سوره توبه، آیه ۷۱) و «والتائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الامرون بالمعروف و المناهون عن المنکر» (سوره توبه، آیه ۱۱۲). به اصل تکلیف و مسؤولیت‌پذیری انسان بما هو انسان، اشاره دارند. انسان اعم از مذکر و مؤنث، این ویژگی‌ها را دارد و خطاب به انسان است که باید نیکی‌ها را عمل و از زشتی‌ها پرهیز کند و نمی‌توان گفت که امر به معروف و نهی از منکر از جمله وظایف اختصاصی مردان است. از آنجا که معروف و منکر عام هستند، شامل معروفات و منکرات سیاسی می‌شود. حال این پرسش مطرح است که آیا زنی که منکر و معروف سیاسی را نشانسد، می‌تواند امر و ناهی آن باشد. شناخت منکر و معروف سیاسی نیز مستلزم حضور زن در صحنه‌های سیاسی است.

اگر بخواهیم آیات امر به معروف و نهی از منکر را به موارد اخلاقی، خانوادگی و غیره تخصیص بزنیم. این تخصیص خلاف ظهور آیات است و اطلاق آیه کلیه موارد را شامل می‌شود. در سوره انفال آیه ۷۴ و مائده آیه ۵۴ بحث هجرت، جهاد در راه خدا مطرح می‌شود و موارد فوق نیز بنا به گواهی تاریخ و روایات، موارد اختصاصی نمی‌باشند. ممکن است در اینجا دو پرسش اساسی مطرح شود که هر کدام به نوبه خود در دلالت آیات به مراد و مقصود، خلل وارد نماید.

پرسش اول: اینکه آیات با لفظ مذکر ذکر شده است. در آیه ۷۴ سوره انفال می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا» و در آیه ۵۴ مائده نیز می‌فرماید «یا ایها الذین آمنوا من

یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه.. یجاهدون فی سبیل الله.. آیا لفظ مذکر انصراف ندارد که مراد، مردان هستند؟

در جواب باید گفت که اولاً موارد زیادی در قرآن وجود دارد که با لفظ مذکر ذکر شده است ولی قطعاً، مراد تنها مردان نیستند، بلکه اعم از مرد و زن است. به طور مثال درباره‌ی تعلیم و تزکیه آیه می‌فرماید: «یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه» (سوره جمعه، آیه ۲). آیا با توجه به آیه مذکور فقط مردان تعلیم و تزکیه دارند؟ قطعاً جواب منفی است. زنان نیز به این مقام نائل می‌شوند. ثانیاً قرآن بر اساس زبان محاوره‌ای مردم عرب نازل شده، هر چند فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین آن است. در محاورات عرب، برخی اوقات مذکر ذکر می‌شود ولی مراد اعم از مذکر و مؤنث است. کما اینکه در زبان فارسی ما می‌گوئیم: «مردم»، مردم اعم از زن و مرد است. در آیه‌ی ۵۴ سوره مبارکه روم می‌فرماید: «الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوه ثم جعل من بعد قوه ضعفا و شیهه» (سوره روم، آیه ۵۴). آیا مراد خلقت، ضعف و پیری مرد است که تمام افعالش مذکر آورده شده است؟ قطعاً جواب منفی است.

پرسش دوم: اینکه قبول داریم که در کلمات قرآن برخی افعال مذکر ذکر شده است ولی مراد اعم از مؤنث و مذکر است، اما باید به این نکته توجه داشت که باید به دنبال فرد اکمل و اتم و مصداق تام آیات رفت. مصداق تام آنها نیز مردان هستند، می‌توان از روایات نیز قرائن آورد. به طور مثال جهاد ابتدائی بر مردان واجب است. جواب: اولاً انصراف به مردان، خلاف ظاهر آیات است، وانگهی که قرائن نیز وجود ندارد. اما روایات نیز ناظر به وضعیت عادی زندگی انسانها است، کما اینکه در مقام دفاع و وضعیت اضطراری دفاع مقدس و مقابله مثل بر زبان نیز واجب است. ثانیاً، در صورت نهی مشارکت زنان در این گونه امور، ثانیاً و بالعرض است، یعنی اینکه آنان تکالیف مهمی دارند و در صورت وجود اهم نوبت به مهم نمی‌رسد. حفظ کیان خانواده از اهم واجبات برای زنان است.

از نمونه‌های فراوان می‌توان جهت پذیرش مسؤولیت‌های مدنی برای زنان استفاده کرد. از جمله آنها، می‌توان به بیعت‌هایی که زنان با پیامبر (ص) داشته‌اند اشاره کرد که همه دال بر این است که پیامبر (ص) آنها را صالح برای بیعت کردن می‌دانسته که با آنها بیعت کرده است، و الا پیامبر (ص) می‌فرمود: بروید شوهرهای شما بیایند بیعت نمایند. نمونه‌های فوق و نمونه‌های دیگر که در کتب روایی و تاریخی، به آنها پرداخته شده است، دال بر این است، جواز حضور و

مشارکت زنان از ناحیه شارع مقدس و معصومین علیهم السلام صادر شده است. حال با توجه به مباحث فوق، آیات مورد اشاره در صفحات پیشین مورد بررسی قرار خواهد گرفت تا ملاحظه شود که دلالت آیات بر حضور و مسؤولیت مدنی زنان است؟ و یا عدم حضور می‌باشد! هر چند نگارنده‌ی این سطور تلاش خواهد کرد که حضور و جواز را اثبات نماید.

### گفتار دوم: درجه و برتری مردان بر زنان

«المطلقات یتربصن بانفسهن ثلثه قروه و لا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یؤمن بالله والیوم الاخر و بعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف و للرجال علیهن درجه والله عزیز حکیم» (زنانی که طلاق داده شده‌اند، از شوهر نمودن خودداری نمایند تا سه پاکی بر آنان بگذرد و برای آنان روا نیست حملی که خدا در رحم آنها آفریده کتمان کنند اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارند و شوهران آنها در زمان عده حق دارند آنها را به زنی خود باز رجوع دهند اگر که نیت سازش دارند به نفع زنان حقوق شناخته شده‌ای است مانند آنچه بر ضررشان است و برای مردها افزونی بر زنهاست و خداوند نفوذناپذیر داناست) (سوره بقره، آیه ۲۲۸).

آنچه در این آیه مورد بحث است، فراز آخر آیه و مساله درجه و برتری مردان می‌باشد. مرحوم محمدتقی خوانساری استنباطی دارد که موافق سلطه و برتری مردان بر زنان است. ایشان معتقد است که از ظاهر آیه چنین استفاده می‌شود که زنان یک سری حقوقی دارند که از مردان مطالبه می‌نمایند، مانند نفقه و امثال آن و حتی آنها بابت کار در منزل و شیردادن به بچه و... می‌توانند حقوق مطالبه نمایند. به باور خوانساری مطالبه‌ی چنین حقوقی مترتب است به پذیرش سلطه و ارتفاع و درجه مردان. در حقیقت بر اساس اراده الهی شارع مقدس یک معامله و تجارت میان زنان و مردان رقم زده است. مردان برتری دارند، چون نفقه و امثال ذلک پرداخت می‌نمایند و زنان نیز در برابر دریافت نفقه و غیره تمکین دارند (خوانساری، ۱۴۰۵: ۷).

صاحب مجمع البیان در طرح این آیه احتمالات گوناگون را مطرح کرده است (طبرسی، ۱۴۰۸: ۵۷۵) که عبارت است از: برخی درجه را به معنای فرمانروایی مردان می‌دانند. برخی آن را در میراث و جهاد مطرح کرده‌اند و برخی ها مساله‌ی معامله‌ی زن و مرد را مطرح

کرده‌اند و... صاحب مجمع در پایان بحث درجه مردان؛ روایتی از حضرت رسول (ص) نقل می‌کند که اگر من اجازه داشتم که امر کنم کسی بر کس دیگری سجده کند، دستور می‌دادم که زنان بر مردان سجده نمایند (همان، ۵۷۵).

از مجموع دیدگاه‌های مطرح شده می‌توان چنین استنباط کرد که فضل و درجه و برتری مردان را، عبارات فوق می‌رساند و در نتیجه، نمی‌توان اجازه مسؤولیت پذیری را به زنان داد، چرا که در صورت پذیرش مسؤولیت، بر مردان سلطه خواهند داشت و حال آنکه این مساله در سیاق آیه نفی شده است، پس نوع زنان بر مردان سلطه نخواهند داشت.

در بررسی و تبیین این آیه باید به چند نکته اشاره کرد:

اولاً: در صورتی که تفسیر سلطه‌ی نوع مردان بر زنان را بپذیریم که در برخی از تفسیرها، گفته شده تمام مردان بر زنان مسلط هستند. در این صورت، با دیگر مسلمات دینی این تفسیر تعارض خواهد داشت. به طور مثال در یکی از آیات قرآن کریم آمده است که «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون»، (سوره زمر، آیه ۹). این آیه به صورت استفهام انکاری مطرح شده است و مضمون آیه نیز به صورت اطلاق و عام است. تفاوتی میان زن و مرد گذاشته نشده است. آیه دیگر می‌فرماید: «فضل الله المجاهدین علی القائدین اجرأ عظیما» (سوره نسا، آیه ۹۵). در این آیه نیز مجاهدین بر کسانی جهاد نکرده‌اند، برتری دارند. حال پرسش این است که اگر زنی مجاهده نماید و مردی قائد باشد، آیا زن برتری خواهد داشت یا نه؟ قطعاً بر اساس مضمون آیه، پاسخ مثبت است.

ثانیاً: در صورت پذیرش مطلب فوق، امری غیر عقلانی تلقی می‌شود، چون که در مصادیق خارجی، در صورتی که برتری و فضل از زنان مشاهده شود، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. به طور مثال اگر یک زنی دارای ویژگی‌ها و تخصصی‌های برتری در یک مورد داشته باشد، ولی در عین حال بگوئیم که مرد بر زن برتری دارد، به صورت طبیعی و عقلانی در صورتی که زن برتری داشته باشد (کما اینکه در موارد بسیار مشاهده می‌شود که همچون برتری وجود دارد) عاقلانه نیست که مردان بر آنان سلطه و استیلا داشته باشند.

ثالثاً: اگر یک مقداری موضوع شکافته شود، عرفاً هم این مساله پذیرفته نیست. در اجتماع انسانی هیچ مردی که، نسبتی با یک زن، نداشته باشد، نمی‌تواند بر زن سلطه داشته باشد. آن نسبت هم در صورت صغیر بودن زن، پدر، و در صورت متأهل بودن، شوهر می‌تواند باشد (علی

فرض قبول سلطه مردان). آیا روا است که بگوئیم فلان آقا بر فلان خانم از باب اینکه آقا است و ایشان خانم است؛ سلطه دارد؟

ممکن است به استدلال‌های فوق، ایراد گرفته شود که مراد آیه از درجه، نوع مردهاست. مردها بما هو مرد، برتری و فضیلت دارند ولی در مصادیق ممکن است عکس قضیه‌ی صادق باشد. بدین معنی که برخی از زنان بر مردان مسلط باشند، ولی برخی موارد ناقص کلیت مفهوم آیه نخواهد بود.

در جواب باید گفت که: آیه چنین ظهور ندارد که مراد نوع مردها باشد، چرا که آیه در مقام بیان مباحث مربوط به مسائل خانوادگی و امر طلاق و رجوع می‌باشد. وانگهی همین قرائن مربوط به طلاق موجب می‌شود که آیه دلالت عام و تام نداشته باشد و در موارد خاص اطلاق شود آن هم برتری در مقام رجوع است.

علامه فضل الله از علمای برجسته‌ی لبنان، موضوع آیه را تحدید به مسایل خانوادگی کرده و می‌نویسد: «این درجه و برتری، مربوط به اداره و اشراف خانواده است که برعهده مرد سپرده شده است و این مساله به مبنای شرف و برتری مردها به صورت عام نمی‌باشد و مقید به همان مساله‌ی اداره‌ی خانواده است» (فضل الله، ۱۴۲۵: ۱۲۵).

آیت اله صادقی تهرانی نیز در تفسیر «الفرقان فی تفسیر القرآن» و ترجمه‌ی قرآن کریم، برتری مردان را در مساله طلاق دانسته است و می‌نویسد: «اگر مردها قصد اصلاح و سازش دارند و می‌خواهند به زندگی خودشان تداوم ببخشند، در این صورت، درجه و اعتبار و برتری دارند و می‌تواند رجوع نمایند و زن خود را دوباره به زوجیت اختیار نمایند» (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۱۵۹).

### گفتار سوم: قیومیت مردان بر زنان

«الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم»، (مردان را بر زنان سلطه و حق نگهبانی است، به واسطه آن برتری که خدا بر بعضی مقرر داشته و به واسطه‌ی آنان که مردان از مال خود باید به زنان نفقه دهند) (سوره نساء، آیه ۳۴).



آنچه در این آیه مورد مناقشه و بحث می‌باشد، واژه‌ی «قوامون» است. در کتب تفسیری و لغوی قوامون را سرپرستی، پاسداری و فرمانروایی، معنا کرده‌اند. بسیاری از علمای سلف و خلف بر این اعتقادند که «قوام» یعنی اینکه مردان بر زنان سلطه دارند. مرحوم طبرسی در تفسیر خود معتقد است که مردان بر زنان سلطه و قوام دارند در امر تدبیر، تعلیم و حتی تأدیب ایشان. علت برتری و سلطه‌ی مردان را علم و عقل و تصمیم‌گیری و صاحب نظر بودن می‌داند و نتیجه می‌گیرد که عاقلانه آن است، کسانی که در این امور برتری دارند، بر دیگران که برتر نیستند، سلطه داشته باشند (مسعود، ۱۳۷۶: ۱۴۰۶ و طبرسی، ۱۴۰۸: ۶۹-۶۸).

علامه طباطبایی در المیزان، تقریباً شبیه نظر مرحوم طبرسی را دارد. ایشان می‌نویسد: مراد از جمله «بما فضل الله بعضهم علی بعض» که پس از «الرجال قوامان علی النساء» آن زیادت‌هایی (افزودنیها و دارا بودنها) است که خداوند متعال به مردان داده است. چرا؟ به حسب طاقتی که بر اعمال دشوار، مردها دارند. چون زندگی زنان احساسی و عاطفی است و اساس سرمایه زنان بر دقت و لطافت است، پس خداوند مردها را بر ایشان زیادت و برتری داده است.

ممکن است این شبهه مطرح بشود که این قاعده کلی که زنان زیر سلطه مردان هستند، از کجای آیه استخراج می‌شود. علامه جواب می‌دهد که: از عمومیت علت به دست می‌آید (یعنی علتی که مردها بر زنان برتری دارند). وی می‌نویسد: حکمی که مبتنی بر آن علت است یعنی قیوم بودن مردان بر زنان نیز عمومیت دارد. پس همه مردان بر همه زنان به صورت عموم وار و نوعی، قیومیت دارند و منحصر به شوهر نسبت به زن نیست و چنان نیست که تنها مردان بر همسران خود قیومیت داشته باشند و کلا مرد بر نوع زنها قیومیت دارد و حکم جعل شده است، برای نوع مردان است بر نوع زنان. البته سلطه مردان در جهات عمومی که ارتباط با زندگی هر دو طایفه (یعنی زن و مرد) دارد، معنا و مفهوم پیدا می‌کند. آن جهات عبارت است از: مثل حکومت و قضاوت. پس ما این عمومیتی که از این آیه استنباط می‌کنیم در امر حکومت و قضاوت است. به هیچ وجه من الوجوه زنی نمی‌تواند حکومت و قضاوت داشته باشد. علامه می‌نویسد: قوام این دو مسؤولیت (حکومت و قضاوت) بر نیروی تعقل است که در مردان بالطبع بیشتر و قوی‌تر است و در زنان کمتر است و مردان عاقلتر هستند تا زنان. و همچنین در دفاع از سرزمین نیز مردان با داشتن نیروی بدنی و عقلی و..؛ از زنان قویتر هستند.

علامه در عبارت پایانی می‌افزاید: سرانجام «الرجال قوامون على النساء» اطلاق تام و تمام دارد. ما بسیاری از حیطه‌ها را می‌بینیم آنها مطلقاً نمی‌توانند ورود داشته باشند در این حیطه‌ها است که می‌توانیم بگوئیم این سیطره و حاکمیت با مردها خواهد بود (طباطبایی، ۱۴۰۵: ۳۴۳).

ممکن است به علامه ایرادی وارد شود، به اینکه احتمال دارد عبارتهای آیه، قیدی داشته باشد. ادامه آیه می‌فرماید که: زنان حافظ، قانع، صالح هستند؛ این موارد و موارد بعدی آیه، می‌تواند قیدی باشد که اراده اطلاق و عام شما را بگیرد و آیه مربوط به مسایل خانوادگی باشد. آیا این قید نمی‌تواند آیه را اطلاق و عمومیت را بیندازد؟ یعنی دیگر شما نتوانید بگوئید که همه مردان به هر زن، اطلاق و عاماً قیومیت دارند.

پاسخی که علامه طباطبایی می‌دهند این است که: هرچند عبارت بعدی ظاهر بر خصوصیتی است که مربوط به زندگی زناشویی است، ولی نمی‌خواهد این اطلاق را مقید بنماید. بلکه یک حکم کلی گفته شده، قیده‌های بعدی جزئی از آن و فرعی از فروع را بیان می‌کنند. مثلاً اگر مردها رفتند مسافرت، زنان بایستی حافظ و صالح باشند، اموالشان را حفظ کنند... اینها آن کلی را باز آفرینی می‌کنند، به معنای قید بودن و معنای عام را سلب صلاحیت کردن نخواهد بود (همان، ۳۴۳). همین مباحث را نویسنده «تفسیرالامثل»، دارد. البته عبارات را مقداری عوض کرده و می‌نویسد: که مرد رئیس است در اجتماع خانوادگی و زن معاون است و از نظر کلی مردان بر زنان برای پذیرش مسؤلیت آمادگی بیشتری دارند. هر چند زنانی وجود داشته باشند که امتیاز بر مردان و شوهران خودشان نیز داشته باشند، این حکم ناظر بر یک حکم کلی است و در حکم کلی ما می‌توانیم بگوئیم که اینگونه است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۹: ۷-۸).

نویسنده «مجمع البحرین»، هم همین مباحث را دارد و می‌نویسد: برای مردان بر زنان قیومیت و ولایت و سیاست است چرا که یکی بخاطر این است که: موهبتی است که خداوند متعال بر مردان این موهبت را عطا کرده است که بر زنان برتری داشته باشند بنا به دلایل گوناگون مانند: کمال عقل، تدبیر خوب، قدرت تصمیم‌گیری، بهتر عمل کردن و مسائل دیگر، همچنین خداوند بر مردان نبوت و امامت و ولایت و جهاد و اقامه شعایر و پذیرش شهادت مردان در کلیه امور را اختصاص داده است و علاوه بر این سهم ارث زنها و مردها را متفاوت

کرده و به مردان بیشتر از زنان سهم داده است. پس اینها موهبت‌هایی است که خداوند به مردان عطا کرده است. پس مردها بر زنان برتری دارند. اگر برتری نبود خداوند این را در آیات مطرح نمی‌کرد. وی بحث «کسبی و اعطایی» را مطرح می‌کند و می‌نویسد: عموماً و هم اکنون در زندگی افراد مردان نفقه اولاد و زنان را می‌دهند. این دو مساله برتری است که مردان اکتساب کرده‌اند. پس مردها و آقایان بر زنان غلبه و برتری دارند (طریحی، ۱۴۱۶: ۱۴۲).

در کتاب «مسالك الافهام» اشاره شده که: مراد از این آیه «الرجال قوامون على النساء...»، برتری مردان بر زنان است و این برتری به خاطر علم، عقل، نظر خوب، داشتن تدبیر خوب، داشتن تصمیم‌گیری خوب، قدرت زیاد در اعمال اجرایی و همچنین طاعات و مساله اسب دوانی و تیر اندازی (ایزار آلات جنگی)، و همین طور انبیاء و ائمه اطهار علیهم‌السلام و امامت کبری از مردان است که به خلافت و امامت اطلاق می‌شود و امامت صغری نیز با مردان است (امام جماعت و جمعه بودن و...). پس همه اینها دال بر این است که مردان فضیلت دارند و مردان اهل جهاد و خطبه و اذان و جماعت و جمعه و امثالهم هستند که همه اینها دال بر این است که مردها برتر از زنان هستند. (منتظری، ۱۴۰۸: ۳۵۰-۳۴۹).

معتقدین به برتری مردان بر زنان برای آیه شأن نزولی مطرح می‌نمایند. در «مجمع‌البیان» و در «کشاف» زمخشری ذکر شده است که: زنی از انصار مدینه نسبت به شوهرش نافرمانی داشت و تمکین نمی‌کرد. سرانجام شوهر ایشان، او را زد و در اثر بسیار سیلی زدن، گونه زن کبود می‌شود که پدر دختر با دختر خود خدمت حضرت رسول (ص) رفتند و گزارش ماجرا دادند. پیامبر (ص) فرمود که شما بروید و قصاص کنید، وقتی اینها بلند شدند و رفتند چند لحظه که گذشت پیامبر (ص) دستور داد که برگردید و برگشتند و گفتند یا رسول الله چه شده است؟ پیامبر (ص) فرمود: شما که رد شدید جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد «الرجال قوامون على النساء...» در ادامه فرمود: ما چیزی می‌خواستیم و خداوند چیز دیگری می‌خواست و قطعاً خواسته خداوند بهتر، والاتر و برتر است. لذا مفسرین می‌گویند با این آیه از مرد انصاری قصاص رفع شد. (طبرسی، ۱۴۰۸ و زمخشری، ۱۴۰۷: ۵۰۶).

کسانی که این شأن نزول را قبول ندارند، معتقدند که در رابطه با شأن نزول‌ها اولاً: مطالب متعدد گفته شده و برخی‌ها، اشخاص دیگری بجای مرد انصاری گفته‌اند. ثانیاً: در خود شأن نزول گفته شد «و قیل» که این آیه در این مورد نازل شده است و وقتی «و قیل» گفته می‌شود

یعنی خیلی قرص و محکم نیست. در نتیجه آن چه که ما بتوانیم از این آیه استفاده بنمائیم. این است که فقط برتری زن و شوهر را در مساله زناشوئی معتقد باشیم و بگوئیم در زندگی زناشوئی و بین مرد و زن، مرد برتری دارد. این آیه نمی تواند دال بر این باشد که تمام جنس مردان بر جنس زنان برتری دارند، چرا که: عمومیت استفاده کردن از آیه دلائل خاص می طلبد و سیاق آیه هم در سیاق مسائل خانوادگی است؛ در این صورت ما می توانیم بگوئیم که این سیاق دال بر این است که در نهایت، برتری شوهر بر همسر خواهد بود. ثالثاً: عاقلانه و عقلایی نیست که ما عمومیت را فرض کنیم چون: ما می دانیم که مرد غریبه و اجنبیه بر زن غریبه، سلطه ندارد. نه الان و نه در گذشته های دور، و حتی در زمان پیامبر هم اینگونه نبوده است. مثلاً گفته شود که، مردان مدینه بر زنان مدینه سلطه داشته اند. اگر فرضی هم باشد مبنی بر اینکه این آیه عمومیت دارد، همین که در رد استدلال عمومیت این آیه، احتمال عدم عمومیت را فرض بشود، چون از ادله دیگر میدانیم که زنان اجنبی را مرد اجنبی سلطه ندارد و این احتمال قوی وجود دارد که برای خانواده باشد. در صورت وجود احتمال استدلال را باطل می شود، «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال».

پس عمومیت آیه در این وادی یک مقدار دچار شک و تردید می شود و وقتی که شک و تردید شد، آن علیت عمومی هم که مرحوم طباطبایی مطرح می کرد، آن هم زیر سوال می رود و ما نمی توانیم از عبارت مرحوم علامه عموم استنباط کنیم و رابطه علی و معلولی برقرار شود و در نتیجه بگوئیم که مردان بر زنان سلطه دارند.

ممکن است در اینجا اشکالی مطرح شود و آن این است که: فراز پایانی صحبت شما درست نیست! بر چه اساس؟ چون که شما گفتید عمومیت نمی توانیم داشته باشیم، و حال آنکه عمومیت علی که علامه گفت کافی هست. ما بر اساس عمومیت علیت علامه، عمل می کنیم می گوئیم که در آیه «بما فضل اله بعضهم علی بعض» دارد و «بعضهم» ضمیرش برمی گردد به مردان و در «علی بعض» اگر ضمیر بگذارند، برمی گردد به نساء. این عمومیت علیت هست، و تا زمانی که خلاف عمومیت آن ثابت نشود ما به آن عمل می کنیم؛ در اینجا هم فعلاً خلافی نیست و عمومیت در سر جای خودش می ماند. چرا؟ به این دلیل که «الرجال» جمع محلی به «الف و لام» و جمع مکسر هست، و جمع محلی به «الف و لام» و مکسر افاده عموم می نماید. علی بعض نیز که جای النساء است، آن جمع است و افاده عموم می کند.

در پاسخ باید گفت که بخشی از آن را در پاسخ بالا گفتیم که اولاً: خود قرائن لبتی می‌تواند بهترین دلیل باشد، چون که آیه در رابطه با مسائل خانوادگی است.

ثانیاً: فرضاً اگر شما این پاسخ را نپذیرید و بگوئید که برای ما کافی نیست، (ما می‌گوئیم کافی هست) اگر بگوئید که خانواده باید زندگی سالم داشته و کسی مدیریت داشته باشد، و.. و بعد بگوئید در خانواده یک مقدار مردان قویتر هستند و از مالشان هم نفقه می‌دهند، اینها مسلط می‌شوند، باید گفت که وقتی شما اینگونه صحبت می‌کنید باز بحث خانواده مطرح می‌شود. پس این آیه: اولاً: دال بر این است که مسائل خانوادگی مربوط است و عمومیت ندارد. و ثانیاً: آیه را اگر معنا کنیم؛ آیه مرکب از دو علت است، آیه می‌فرماید: «الرجال قوامون علی النساء...» چرا «بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا امن اموالهم» این «واو» «بما انفقوا» عطف است به «بما فضل الله»، دو دلیلی شد: یکی به دلیل این که مردان فضل دارند و دوم به علت اینکه انفاق کرده و پرداخت می‌کنند. یعنی می‌گویند من که هزینه می‌کنم مدیریت می‌خواهم داشته باشم. وقتی که این گونه باشد، باید دو علتی معنا کنیم. علت مرکب می‌شود و علت بسیط نیست که بخاطر فضل مردان باشد. دو تا عنصر هست که علت را تشکیل می‌دهند. ثالثاً: اگر عمومیت را براساس علیت بپذیریم، لازم می‌آید که ما تخصیص اکثر بزنیم. تمام علمای اصول و فقیهان بر این باور هستند که تخصیص اکثر قبیح است و در کلام شارع مقدس و خداوند تبارک و تعالی نیز تخصیص اکثر نیایستی وجود داشته باشد (امام خمینی، ۱۴۱۳: ۵۱۸-۴۶۰). چگونه تخصیص اکثر پیش می‌آید؟ چون «الرجال قوامون علی النساء...» می‌گویند که مردان بر زنان مسلط هستند، اما در بیرون که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که بسیار اندکی از مردان هستند که بر زنان مسلط هستند. مثلاً پدر را در یک محدوده زمانی می‌گویند که بر دخترش مسلط است، ولی برادر بر خواهر مسلط نیست و... و جنس‌های مذکر حتی در حد فامیلی هم این تسلط را ندارند. حتی در موارد دیگر نیز مانند شغل و اشتغال و کلاس و غیره نیز این تسلط نیست. اگر بنا باشد این آیه، آیه‌ای باشد که بگوید عموم مردان بر زنان مسلط هستند، و در جوامع اسلامی ما مشاهده می‌کنیم که اکثر مردان بر زنان مسلط نیستند! در تفسیر آیه، عموم را معنا کنیم ولی در خارج و مصداق آن خیلی خیلی کم می‌باشد، مثلاً گفته شود که؛ من در این ترم به همه دانشجویان این کلاس نمره ۲۰ خواهم داد بعد بگویم الا فلانی و فلانی و فلانی و.. بعد بگویم به آقای فلانی می‌خواهم ۲۰ بدهم، می‌گویند این چه حرفی

است، شما گفته‌اید به همه ۲۰ می‌دهم و آمده‌اید همه را استثناء می‌کنید و خارج می‌کنید، این دیگر عمومیت ندارد از اول بگو می‌خواهم به فلانی نمره ۲۰ بدهم و تمام.

لذا این آیه افاده عموم ندارد، نه تنها در این زمان، حتی در زمان پیامبر (ص) هم نبوده است. در دوران پیامبر (ص) هم مشاهده نشده که یک زن انصاری زیر سلطه یک مرد انصاری باشد. خود علامه و دیگران، تخصیص اکثر را نمی‌پذیرند. چون قبیح است و قبیح از حکیم صادر نمی‌شود و مسلمانان هم می‌گویند که خداوند تبارک و تعالی رییس حکما است و پیامبر (ص) خودش رئیس حکما و عقلا است و طبیعی است که این کار را انجام نمی‌دهد.

رابعاً: اینکه در اصل علت می‌شود تأمل کرد و آن را خیلی نمی‌شود علت فلسفی گرفت. به چه معنا؟! به این معنا که در فلسفه علت به دو معنا گرفته شده است: یک به معنای عام (ناقصه) و دیگری به معنای خاص (تامه). معنای عام: این است که: موجودی که، تحقق یافتن موجود دیگر مترتب بر آن است؛ یعنی اگر موجودی بخواهد بوجود بیاید، به این چیز نیازمند است. این چیزی که آن شیء را بوجود می‌آورد اصطلاحاً به آن می‌گویند علت. در علت به معنای عام می‌گویند که هر چیزی که برای تحقق آن چیز دیگر کافی نباشد. یعنی فرضاً بگوئیم این شیء که بخواهد بوجود بیاید هشت تا علت می‌خواهد یکی از آن علتها این علت است در معنای عام ولو اینکه اینجا شیء برای ظهور به این علت نیاز دارد ولی تنهایی هم کفایت نکند.

اما در معنای خاص: این است که: موجود(شیء) برای ایجاد یک موجود (شیء) دیگر، آن شیء کفایت می‌کند. یعنی یک شیء برای یک شیء دیگر را به تنهایی ایجاد می‌نماید. به عبارت دیگر علت به معنای عامش عبارت است از: موجودی که تحقق یافتن موجودی دیگر بدون آن محال است و علت در معنای خاص عبارت است از: موجودی که با وجود آن تحقق موجود دیگر ضرورت پیدا می‌کند. علت به معنای عامش، در یک تقسیم‌بندی دیگر به علل ناقصه و تامه تقسیم می‌شود.

علت تامه: یعنی که یک چیز در بوجود آوردن چیز دیگر خودش به تنهایی کافی باشد. علت ناقصه: به گونه‌ای است که هر چند معلول بدون آن تحقق پیدا نمی‌کند، و به آن نیاز دارد و جزء علل محسوب می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۷: ۸۶-۸۵).

سوال این است بحث علتی که علامه بیان کرده است، کدام علت است؟ آیا این «فضل الله بعضهم علی بعض و...» «علت تامه هست یا علت ناقصه هست؟ آیا هم اتفاق را مطرح می‌کند و

هم فضل الله را مطرح می‌کند. اگر این دو تا را مجموعاً علت بدانیم. پس «فضل الله» یک علت ناقصه می‌شود، و «بما انفقوا» یک علت ناقصه دیگر می‌شود، هر دو توأمان باید بیایند و برتری مرد بر زن را برسانند. اگر این گونه باشد پس دو امر به معنای علت در اینجا آمده است و علت برتری مردان بر زنان، دو علت ذکر شده است: ۱. فضل مردها و ۲. انفاق مردها. اگر ما در این آیه این دو را علت برتری مردان بر زنان بدانیم، اگر یکی از اینها نباشد دیگر علت تامه نیست. اگر بخواهد برتری کامل بشود، دو تا باید باشد (انفاق و فضل) چون هر یک علت ناقصه هستند و بایستی هر دو باشند، و حال آن که گفته می‌شود که انفاق فقط و فقط در مورد زن و شوهر و زندگی زناشویی است. یعنی انفاق وجوبی به گردن شوهر است. پس در اینجا انفاق دیگران مطرح نیست، تا مساله سلطه مطرح باشد. از سوی دیگر انفاق پدر بر فرزندان، مثلاً فرزند مذکر و فرزند مؤنث، علی السویه است.

پس می‌گوییم این انفاق و برتری فقط و فقط در حیطة زن و شوهر و زناشویی است. و در صورت اجتماع دو علت سلطه مطرح است. به تنهایی علت ناقصه هستند، چون در بحث علیت، عمومیتی است که در همه جا است. اگر ما علت را بپذیریم یعنی هر جا علت وجود داشته باشد، معلول هم بایستی دنبالش باشد، با این وصف و در مثال گفته شده باید بگوییم «پدران قوامون علی الاولاد» هستند هم مذکر و هم مؤنث چون علیت است. و یا در جای دیگر فرزند بر پدر و مادر انفاق می‌کند، (فرزندان قوامون علی پدر مادر) هستند، چون انفاق می‌کنند؛ وقتی اینگونه شد ما باید آیه را به سمت و سویی ببریم که مربوط به خانه و خانواده و کاشانه خواهد بود و بیش از این نیست. پس انفاق نیز در حالت زوجیت معنا و مفهوم پیدا می‌کند. مثلاً زنانی که طلاق گرفته‌اند دیگر از شوهران طلاق داده، نفقه نمی‌گیرند.

پس این انفاق نه از باب این که مردان بر زنان به طور عمومی نفقه می‌دهند، بلکه از باب زوجیت است. زوجیت هم یک امر قرار دادی است وقتی که این قرار داد از اعتبار افتاد این مساله تحقق پیدا نمی‌کند. در اینصورت بایستی یک نتیجه گیری بکنیم که:

اولاً: مردان بر زنان مسلط هستند، البته در خانواده؛ پس در این آیه حاکمیت زنان بر زنان را نفی نمی‌کند. کما اینکه در زمان پیامبر (ص) بوده است و الان هم هست. آنچه نفی شده حیطة زناشویی است، پس زنان نیز می‌توانند سلطه داشته باشند، حداقل در مورد زنان.

ثانیاً: از این استدلال می‌توان استفاده عامی کرد که: بر فرض این که مرد برهمسرش مسلط است؛ نتیجه می‌گیریم که اگر خارج از خانه، بحث سلطه زنان بر مردان باشد چه می‌شود؟ در خارج از خانه، یک زنی است که از همهٔ مردها فضل و فهم و علم و... بیشتر دارد، اینجا آیا بایستی بگوئیم که زن نباید مدیر باشد؟ اگر سلطه مربوط به زناشویی است؛ باید بپذیریم که در بیرون خانه اشکال ندارد که زنی بر مردهایی سلطه و استیلا داشته باشد، البته در صورت دارا بودن شرایط. مبنای قدیمی‌ها بر این بوده است که اصولاً اختلاط زن و مرد خودش سیئه است لذا می‌گفتند که این کار نشود. ولی هم اکنون تفسیر این است که در صورتی که اختلاط باشد اما ارتکاب سیئه‌ای وجود نداشته باشد، در اینصورت چه لزومی دارد که ما بگوئیم زنان مسؤولیت نپذیرند.

برخی معتقدند اصولاً این آیه مربوط به بحث مورد نظر ندارد، چون، آنچه ما می‌خواهیم دنبال بکنیم به آن دلالت ندارد. ما از این آیه می‌خواهیم استنباط بکنیم که آیا می‌شود که زنان مسؤولیت‌های مدنی، قضاوت و ریاست و امثال اینها را داشته باشند یا خیر؟ به قول منطقیون این مطلب سالبه انتفاع موضوع است، چگونه؟ اصولاً زن قاضی و یا وزیر بشود، سلطه‌ای و قیومیتی در کار نیست. به چه دلیل؟ به این دلیل که، آنچه که برای قاضی ثابت است و اصالت دارد، این است که قاضی بر اساس منصب قضاوت؛ طرفین دعوا و منازعه را به رفع خصومت دعوت می‌کند و دعوتش بر اساس احکام کتاب و سنت است، قاضی می‌گوید قاعده‌ای است و روایت می‌گوید حق با ایشان است و از این موارد. پس در اینجا قیومیتی وجود ندارد و فقط قاضی ابلاغ کننده احکام الهی به طرفین منازعه است. مثلاً کسی دست شخص دیگر را قطع کرده است، در اینصورت قاضی می‌گوید حال که چنین کردی باید دست شما نیز قطع شود. پس هیچ سلطه‌ای قاضی بر دیگران ندارد و فرقی ندارد که این احکام و حکم را قاضی مرد بگوید یا قاضی زن.

در پاسخ به ایراد فوق می‌توان گفت که: قاضی که ابلاغ حکم می‌نماید، بر اساس بنیه و اجتهاد و امثال اینها حکم می‌دهد، مثلاً بر اساس حکم یک قاضی، یک نفر اعدام می‌شود، یک کسی دستش قطع می‌شود و...؛ آیا این مواردی که قاضی انجام می‌دهد، اینها قیومیت و سلطه نیست. قاضی می‌گوید من اجتهاد کرده‌ام که در این رابطه شما بایستی ۸۰ ضربه شلاق بخورید و شما را تعزیر بکنند، یا من استنباطم این است که شما در این مورد که انجام داده‌اید بایستی



تبعید بشوید، پس اگر این را سلطه نگوییم چه چیز را می‌خواهیم سلطه بگوئیم؟! پس آیه شامل موضوع بحث ما می‌شود. لذا براساس مفهوم آیه زنان نمی‌توانند سلطه داشته باشند. در جواب پاسخ فوق باید گفت که این ایراد وارد نیست و آیه شمولیت ندارد به این معنا که قاضی بر اساس منصب قضاوت حکم می‌دهد در این حالت آن منصب است که به قاضی سلطه می‌دهد نه فرد قاضی که سلطه پیدا می‌کند. مثلاً اگر یکی از شما مجتهدترین مجتهد زمانه باشد، قاضی هم در جامعه باشد و جرمی اتفاق افتاده باشد، شما نمی‌توانید تعزیر کنید و کاری انجام بدهید، بلکه باید دنبال محاکم و قضاوت بگردید و حاکم و قاضی حکم را بدهد ولو اینکه شما از آن قاضی داناتر باشید. پس اینجا منصب بما هو منصب است که به قاضی سلطه می‌دهد و این منصب انوثیت و ذکوریت نمی‌شناسد. پس، نمی‌توان گفت که این آیه شمولیت پیدا می‌کند.

#### گفتار چهارم: نفی تبرج زنان پیامبر

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (و در خانه‌هایتان بنشینید و آرام گیرید (و بی حجاب و ضرورت از منزل خارج نشوید) و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خود آرایی نکنید و نماز بپادارید و زکات ما بر فقیران بدهید و از امر خدا و رسول اطاعت کنید. خدا چنین می‌خواهد که رجس هر آلایش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند)، (سوره احزاب، آیه ۳۳).

این آیه خطاب به زنان پیامبر(ص) با امر و تاکید فراوان می‌فرماید که زنان پیامبر در منزل بمانید. اگر بنا باشد زنان پیامبر مسؤولیتهای مدنی از قبیل ولایت و قضاوت و وزارت و غیرداشته باشند، خروج از منزل باید پیش بیاید و خروج از منزل مستلزم اختلاط زن و مرد، گفت و شنود زنان با مردان و امثال اینها می‌شود. اینها چیزهائی است که آیه نهی شدید و تاکید دارد بر این که زنان پیامبر این کار را انجام ندهند و حتی در تاریخ دارد وقتی که عایشه به جنگ جمل آمد؛ حضرت امیر علیه السلام شماتت کرد و فرمود: «أَبْرَأَ حَبِيسٍ رَسُولَ اللَّهِ وَ حَبَسَا نِسَاءَهُمَا» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۱۸: ۳۰۸) «طلحه و زبیر پرده‌نشین و خانه‌نشین رسول الله

را نمایش دادند در حالی که زنان خودشان را در منزل نگه داشتند» این را حضرت می‌فرماید و در تاریخ هم به خاطر این کار، عایشه خیلی مذمت شده است. این آیه خطاب به زنان پیامبر است و از باب الگو بودن زنان پیامبر باید این را در مورد زنان این جامعه هم تعمیمی دهیم، پس زنان غیر زنان پیامبر هم نباید خروج داشته باشند. هر نوع پذیرش مسؤولیت مدنی در جامعه مستلزم خروج است و خروج هم این عوارض را دارد. پس در این صورت اگر در منزل حضور داشته و پرده‌نشین باشند، بسیار بسیار مطلوب خواهد بود.

برای این که این آیه بهتر قابل فهم باشد از آیات ۲۸ تا ۳۲ سوره احزاب می‌توان کمک گرفت که تمام آیات مربوط زنان است و این آیه هم در ادامه آن آیات است. این آیات می‌گوید که کلاً زنان پیامبر با دیگر زنان فرق دارند و پس از چند آیه در آیه ۳۳ می‌فرماید که «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ». با این ویژگی‌ها شما باید در منزل بنشینید و تبرج جاهلیت اولی را نداشته باشید. با توجه به آن ویژگی‌ها و چون که زینت‌ها را آشکار کرده‌اند، این فاحشه مبنیه است که عذابش دو برابر خواهد بود.

به این آیه اینگونه استدلال می‌کنند که: آیه خطاب به زنان پیامبر است و وقتی که خطاب به زنان پیامبر باشد، مطلبی داریم و آن این است که «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، (شما بایستی رسول خدا (ص) را اسوه حسنه قرار بدهید) (سوره احزاب، آیه ۲) پس پیامبر بصورت عام برای همه اسوه حسنه است.

و در آیه دیگر می‌فرماید: «الْأَنْبِيَاءُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ..» ، (پیغمبر اولی و سزاوارتر به مؤمنان از خود آنهاست و زنان پیغمبر (در اطاعت و عطف و حرمت نکاح به حکم) مادران مؤمنان هستند..)، (سوره احزاب، آیه ۶) .

پس زنان پیامبر مادران مومنین شدند. لذا لقب ام‌المومنین از همین آیه استفاده شد. در متون اهل سنت عایشه و ام سلمه را به عنوان ام‌المومنین عنوان کرده‌اند. در آیه دیگر در رابطه با زنان پیامبر می‌فرماید که:

«... وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدَآنَ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا»، (و پس از وفات او، هیچگاه زنانش (زنان پیامبر) را به نکاح خود درنیآورید که این کار نزد خدا بزرگ است) (سوره احزاب، آیه ۵۳).

در تفسیر می‌گویند چه پیامبر (ص) زنی را طلاق داده باشد و چه این که پیامبر (ص) رحلت کرده و زنانشان مانده باشند و چه پیامبر زنده باشد، نباید زناش ازدواج نمایند. لذا عایشه هم علیرغم این که جوان بود، دیگر ازدواج نکرد. این ویژگی‌ها را آیه برای زنان پیامبر مطرح می‌کند. ازدواج نکردن را نیز از باب این که امتهات فرض کرده، ما می‌گوئیم که حرام است که ازدواج با مادر صورت گیرد.

با این اوصاف که زن پیامبر اینگونه معرفی کرده است و زنان لقب ام‌المؤمنین گرفته‌اند و خود پیامبر (ص) اسوه است، پس شایسته است که ما این آیه را بیائیم، استفاده کنیم و بگوییم که زنان پیامبر که اینگونه هستند دیگر مردم عادی رجاء و خواهشاً در منزل بنشینند و به سراغ مسؤولیت پذیری و امثال اینها نروند.

حال این را به صورت عمومی می‌توانیم بگوییم همه مردم و بصورت خصوصی هم می‌توانیم استفاده کنیم و آن این است که حداقل زنان مسؤلان مملکت کشور اسلامی باید مثل زنان پیامبر باشند. پس این آیه هم می‌تواند قرینه‌ای و دالی باشد بر این که زنان مسؤولیت نپذیرند. چون وقتی که بیرون آمدند همراه با اختلاط با مردان و سخن گفتن و... است. در رابطه با این آیه مواردی است که به آن اشاره می‌نماییم:

اولاً: این آیه شریفه خطاب به زنان پیامبر است. آیات متعدد آن هم دال بر این مطلب است و آیات صراحت دارند که: از باب این که زن پیامبر هستند این احکام را برای ایشان جاری کرده است. می‌فرماید: «یا نساء النبی، یا ایها النبی» همه خطاب‌های این است که ای پیامبر زنان تو، پس زنان پیامبر خصوصیات دارند که این خصوصیات به خاطر زن پیامبر بودن است و به پیامبر مرتبط می‌شود. وقتی این گونه باشد با توجه به آیات پیشین که از آیه ۲۸ به بعد آمد، می‌توان دلیل گرفت بر این که زنان پیامبر یک ویژگی برجسته‌ای دارند که دیگران ندارند.

مثلاً هیچ آیه و حدیثی نداریم که اگر یک زن عادی گناهی کرد دو برابر عذاب می‌شود و یا اینکه اگر حسنه‌ای انجام داد خداوند به او دو برابر پاداش می‌دهد. حسنه بر اساس همان وزن حسنه و خوب بودن پاداش خواهند داد جزای گناه نیز بر آن وزن. پس این دو برابر پاداش و یا دو برابر کیفر ویژگی خاص زنان پیامبر است.

ثانیاً: آیه می‌گوید تبرج ننمایید. تبرج یعنی «إِظْهَارُ الْمَرَاهِ زِينَتَهَا» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۱۲)؛ یعنی: زنان کل زینت‌های خودشان را نشان بدهند و در برخی روایات داریم که کل بدن زن عورت و زینت محسوب می‌شود به جز وجه و کفین.

اگر زنی این کار را انجام بدهد این تبرج است و این تبرج هم در جاهلیت اولی انجام می‌شده است و به زنان پیامبر می‌گوید که این تبرج‌ها را نداشته باشید. وقتی که این‌گونه باشد، اگر بر فرض زنی بیاید و تبرج نداشته باشد، و کاملاً حجاب را رعایت بکند و برخوردش هم قولا، معروفاً باشد، وجه و کفین فقط بیرون باشد، در این موارد آیا با این ویژگی‌ها تبرج جاهلیت اولی می‌شود یا نمی‌شود؟ قطعاً نمی‌شود. پس آیه با توجه به موقعیت پیامبر است که می‌فرماید: شما بایستی این ویژگی‌ها را داشته باشید و این ویژگی‌ها مخصوص شما زنان پیامبر است. به چه دلیل؟ به این دلیل که پیامبر در مرکز امت اسلامی است و محدودیت دارد و اساس است. اگر از شما اعمال ناشایست سر بزند، این اعمال ناشایست ممکن است در موقعیت پیامبر لطمه‌ای ایجاد نکند. پیامبر مثلاً بیاید و بگوید که بانوان محترم تبرج نکنید و بعد برخی زنان بگویند که ما دیدیم که خانم شما تبرج را داشت!

این دستورات و ویژگی‌ها، دستوراتی است که به خانم‌های پیامبر می‌دهند که با توجه به پایگاه و موقعیت پیامبر است لذا دو برابر عذاب و یا پاداش هم می‌دهد. چرا که انسانها در موقعیت‌هایی برخی از محدودیتها را برای خود لحاظ می‌کنند مثلاً ممکن است فرد جوانی که مسؤولیتی ندارد کارهایی را انجام بدهد پس از گذشت ۱۰ سال که مقامی گرفت و سنی از او گذشت می‌گوید که در شأن من نیست که این کار را انجام بدهم.

اینجا می‌گوید شما زنان پیامبر هستید باید این موارد را کاملاً داشته باشید که دو برابر برای شما لحاظ می‌شود. اینجا ممکن است بگوییم تبعیض است، نه تبعیض نیست. می‌گوییم شما که پذیرفته اید زن پیامبر باشید این موارد را باید بپذیری کما اینکه بر پیامبر نماز شب واجب بود.

ثالثاً: ممکن است اینجا این سوال مطرح شود که: زنان پیامبر که اینگونه هستند، (پیشتر گفته شد که آیا مورد مخصص است یا مخصص نیست) گفته شود، هر چند آیه برای زنان پیامبر نازل شده است ولی مورد مخصص نیست و حکم عامی می‌توانیم برای همه افراد داشته باشیم و این حکم عام موجب می‌شود که ما بگوییم که زنان دیگر نیز نباید بیایند به صحنه و از خانه خارج بشوند. ایه ولو این که برای زنان پیامبر است، حکمش، حکم عام است و برای همه

شامل می‌شود. در جواب باید گفت: اولاً: نه به هیچ وجه این را نمی‌توان استنباط کرد چون این گونه استنباط، اجتهاد در مقابل نص است. در اصول و فقه می‌گویند اجتهاد در مقابل نص خطا است. آیه صراحتماً می‌فرماید: «یا نساء النبی لستن کاحد النساء...» شما مانند زنان دیگر نیستید و شما بایستی این کار را بکنید و در منزل بنشینید و... ثانیاً: در این صورت ما باید بخش اعظمی از انسانها را همواره در منزل محبوس کنیم چون اینجا خطاب «قرن فی بیوتکن» دارد و بگوییم که بایستی در منزل بنشینید. این گونه تفسیر از آیه با فلسفه خلقت و اجتماع منافات دارد. چگونه می‌شود که در یک نظام اجتماعی دو زوج بایستی زندگی اشتراکی داشته باشند، بگوییم فقط و فقط خانم‌ها در منزل باشند.

ثالثاً: البته در زمان پیامبر هم این گونه نبوده است. در زمان پیامبر افراد و زنانی مانند سمیه و دیگران بوده‌اند که در جبهه پرستاری می‌کرده‌اند و کارهای متعدد انجام می‌داده‌اند، اگر قرار باشد که این کلمه «قَرْن» عمومی باشد، باید پیامبر هر زنی را می‌خواهد از خانه‌اش بیرون بیاورد، منع نماید.

رابعاً: با سیره حضرت امیر(ع) منافات دارد. مثلاً خانم سوده همدانی که رفت پیش حضرت امیر و شکایت کرد حضرت نفرمود که خانم شما چرا آمدید (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۴۸-۲۴۶).

خامساً: آنچه که در باره در منزل ماندن زنان در آیه به ذهن می‌رسد، در ارتباط با خروج به نحو خروج جاهلیت اولی است. در نتیجه چون زنان در جاهلیت اولی هنجار شکنی می‌کردند این آیه به صراحت می‌گوید به زنان پیامبر که باید این کار را انجام ندهند. در آیات دیگر هم داریم که زنان دیگر باید تبرج نداشته باشند. پس این دیگر با این قیدهایی که زده شده است از عمومیت می‌اندازد و از مطلقیت می‌افتد. قیدها می‌گوید تبرج جاهلیت نداشته باشد، با ناز و عشوه و کرشمه و... سخن نگوید و قول معروف بگوئید، اینها قید هستند اگر یک زنی هیچ کدام از اینها را نداشت آیا باید پرده نشین باشد، پس در آیه تناسب حکم و موضوع کاملاً لحاظ شده است.

حال ممکن است بگوییم که نه زنان پیامبر کلاً منع است، در این صورت اختصاصی زنان پیامبر خواهد شد. اما در رابطه با زنان دیگر می‌گوییم وقتی ما آیات دیگر داریم که زنان باید این اعمال را انجام دهند. این اعمال را انجام ندهند چه اشکالی دارد که بیایند. آن قیدها تحقق پیدا کرد منع می‌شود قیدها اگر تحقق پیدا نکند منعی در کار نیست.

علامه فضل الله در کتاب «من وحی القرآن» که در بیش از بیست جلد منتشر شده است و نیز در کتاب دیگری به نام «فقه القضاء» (فضل الله، ۱۴۲۵: ۱۲۷) بیان می‌دارد که: ای چه بسا آیه می‌خواهد این را دلالت کند که قرار و ثبات در منزل برای زنان به این خاطر است که منزل مکان طبیعی و اصلی و اولی برای زنان است و چون در منزل بحث مادری، مصالح فرزندان، مسائل شوهر، اشراف و اداره منزل برای خانواده است، از این آیه می‌توان استنباط کرد که: اصل اولی این است که: زنان باید این را داشته باشند حالا در اصل بعدی فراتر از این اولی با ذکر قیودها را داشته باشیم می‌تواند خروج داشته باشند می‌گوید این آیه می‌خواهد چه کار کند؟ بگوید که شما چه کار داشته باشید. چون که اگر زن در منزل نباشد دیگر، نسل باقی نمی‌ماند و چون زن می‌گوید که مثلاً من فرزندی نمی‌خواهم و دیگر اصلاً نسل باقی نخواهد بود. تربیت و حمل و غیره همه با زن است، حداقل با قاطعیت می‌توان گفت که نه ماه حمل کردن بچه و تا ۲ سال شیر دادن آن با زن است و پس از آن تا ۴، ۵ سالگی بچه اعم از پسر و دختر وابسته به زن است، شخصیت این بچه در این زمان شکل می‌گیرد. اگر زن در این موارد در منزل نباشد، نمی‌تواند این شخصیت را سامان بدهد و می‌گوید این کنایه از این می‌تواند باشد که اصل اولی را بر این بگذرانند. یعنی منظور این باشد و فعالیت‌های دیگر اصل ثانوی باشد. مثلاً اهم فی‌الاهم.

نکته دیگر این که ما می‌توانیم از این آیه استنباط بنمائیم: توصیه اخلاقی است. که این آیه مربوط به زمان پیامبر است. اما می‌تواند از باب توصیه اخلاقی به عنوان یک ارزش و یک سنت مورد پذیرش قرار بگیرد. (همان نکته‌ای که علامه فضل‌الله استنباط می‌نماید که زنان عمدتاً در منزل باشند به این دلیل) و در ثانی نکته اخلاقی دیگری که بانوان مسؤولان نظام اسلامی با توجه به مسؤولیتی که شوهرانشان دارند، با آن ویژگیهایی که گفتیم، تبرج جاهلیتی نداشته باشند چون که موقعیت شوهرانشان لطمه بسیار زیادی خواهد خورد.

### نتیجه گیری

کلام نهایی این پژوهش آن است که، ادله محکمی که بتواند مانع پذیرش مسؤولیت زن در جامعه اسلامی باشد، وجود ندارد؛ چرا که آیات سه‌گانه‌ای که در متن مقاله بدان‌ها پرداخته شد،

دلالت تام و تمام بر نهی پذیرش ندارد و از سوی دیگر، استدلال‌های طرفداران عدم پذیرش ریاست و مسؤولیت نیز مورد نقد و بررسی قرار گرفت و از آنجا که پیش‌فرض این نوشته بر مکلف بودن زن و مرد بود، لذا آیات و ادله‌ای برای اثبات مطلوب خود ارائه داد و اشکالات وارده بر آن‌ها نیز پاسخ داده شد و آیاتی را که برخی از علما برای عدم پذیرش مسؤولیت مورد استناد قرار می‌دادند، انحصاراً مربوط به زناشویی و زندگی خانوادگی دانست. بنابراین می‌توان ادعا کرد که با بررسی آیات قرآن کریم، زن می‌تواند متصدی مناصب و مقامات سیاسی و اداری در جامعه باشد و مسؤولیت مدنی که مردان عهده‌دار آن می‌شوند، زنان نیز می‌توانند آن را قبول نموده و نمونه‌های فراوانی از این نوع نیز در تاریخ اسلام و کشورهای اسلامی و غیر اسلامی بوده است. البته در صورت تزاخم میان حفظ کیان خانواده و مسؤولیت مدنی زنان، اصل بر حفظ کیان خانواده است، چون که در حفظ و پاسداری کیان خانواده، نقش اساسی را زن ایفا می‌کند و مباحث بیان شده در این نوشته فقط بررسی دلالات آیات بود و این در صورتی نافی پذیرش مسؤولیت نخواهد بود که تزاخمی میان مسؤولیت مدنی و حفظ کیان خانواده، وجود نداشته باشد.

## فهرست منابع

### الف) منابع فارسی

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). *زن در آینه‌ی جلال و جمال*. قم: اسرا.
- ریسونی، احمد (۱۳۷۶). *اهداف دین از دیدگاه شاطبی*، ترجمه سیدحسن اسلامی. قم: بوستان کتاب.
- مسعود، جبران (۱۳۷۶). *الرائد*، ترجمه رضا انزایی نژاد. مشهد: آستان قدس رضوی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). *حکمت‌ها و اندرزها*. تهران: صدرا.

### ب) منابع عربی

- ابی الحدید، ابن (۱۴۱۸). *شرح نهج البلاغه*، جلد ۹. بیروت: دارالاحیاء العربیه.
- ابن منظور، ابوالفضل (۱۴۱۴). *لسان العرب*، جلد ۲. بیروت: دار صادر.
- حلی، ابومنصور جمال‌الدین حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳). *مختلف الشیعه فی احکام الشریعه*، جلد ۳. قم: انتشارات اسلامی.

- خمينى، روح الله الموسوى (۱۴۱۳). تهذيب الاصول ، جلد ۱. قم: انتشارات اسلامى.
- خوانسارى، محمدتقى (۱۴۰۵). جامع المدارك فى شرح مختصر النافع، جلد ۶. قم: موسسه ى اسماعيليان.
- زمخشري، محمود بن عمر (۱۴۰۷). الكشاف. بيروت: دارالكتاب العربى.
- صادقى تهرانى، محمد (۱۳۶۵). الفرقان فى تفسير القرآن، جلد ۲. تهران: انتشارات فرهنگ اسلامى.
- طباطبائى، محمدحسين (۱۳۹۷). بداية الحكمه، قم: انتشارات اسلامى.
- (۱۴۰۵). الميزان فى تفسير القرآن ، جلد ۴. قم: انتشارات اسلامى.
- طبرسى، ابى على فضل الحسن (۱۴۰۸). مجمع البيان، جلد ۲. بيروت: دارالمعرفه.
- طريحي، فخرالدين (۱۴۱۶). مجمع البحرين، جلد ۲. تهران: كتابفروشى مرتضى.
- علم الدين، مصطفى (۱۹۹۳). الزمن العباسى. بيروت: دارالنهضة.
- على بن الحسين، سيد مرتضى (۱۴۰۵). رسائل الشريف المرتضى. قم: دارالقرآن الكريم.
- فضل الله، محمدحسين (۱۴۲۵). فقه القضا، جلد ۱. قم: دفتر آيت الله فضل الله.
- مكارم شيرازى، ناصر (۱۴۲۹). الامثل، جلد ۲. قم: مدرسه الامام على بن ابيطالب (ع).
- منتظرى، حسينعلى (۱۴۰۸). دراسات فى ولايه الفقيه وفقه الدوله الايلاميه، جلد ۱. قم: المركز العالمى لدراسات الاسلاميه.
- نراقى، ملا احمد (۱۴۱۷). عوائد الايام فى بيان قواعد الاحكام ومسائل الحلال والحرام. قم: بوستان كتاب.